

وضعیت اسلام در ایران کنونی

پرسشهایی از نواندیشان دینی

مصاحبه کتبی رضا علیجانی با محسن کدیور برای کتاب آسو



محسن کدیور

۲۰ اسفند ۱۴۰۰

تاریخ این مصاحبه ۱۰ دی ۱۴۰۰ (۳۱ دسامبر ۲۰۲۱) است. با گذشت دو ماه و نشنیدن خبری از کتاب مصاحبه، با مصاحبه گر محترم تماس گرفتم. چون تاریخ مشخصی برای انتشار مصاحبه ها نداشت، این مصاحبه با اجازه مصاحبه گر و حفظ حقوق معنوی وی و مؤسسه ناشر جداگانه منتشر می شود و بعدا در ضمن کتاب مصاحبه هم منتشر خواهد شد انشاءالله. عنوان مصاحبه همان است که در متن پرسشهای ارسالی ذکر شده بود.

یک - چند نوع اسلام در ایران و جهان اسلام معاصر می بینید؟ آیا در اسلام های مشاهده شده در ایران، عربستان، ترکیه، مالزی، طالبان، القاعده، داعش و... رویکرد مشترکی به آینده سازی و تحول اجتماعی و احیانا پیشرفت می توان دید؟

پاسخ: قبل از پاسخ به سه نکته مقدماتی اشاره می کنم.

نکته اول. قاعدتا مرادتان برداشتهای مختلف مسلمانان از تعالیم اسلامی است. تفاوت اسلام و برداشت از اسلام فراوان است. البته جریانی بنام مَصَوِّبه در تاریخ اصول فقه اسلامی به وجود اسلام واقعی قائل نیست و هر فتوایی را صائب می داند. بر همین سیاق در دوران معاصر ممکن است کسانی هر تلقی از اسلام ولو بدون هرگونه بنیاد علمی را به عنوان اسلام معرفی کنند، و دم از انواع اسلام بزنند. جریان مسلط در اصول فقه اسلام شیعی جعفری مَحْطَّه است، به این معنی که هر فتوایی حکم ظاهری است که امکان خطا در آن نباید نادیده گرفته شود. بر همین منوال هر برداشتی از اسلام حتی از سوی عالمان مسلمان لزوما اسلام نیست و همواره فروتنانه باید احتمال خطا در برداشت را مدّ نظر داشت. صحت هر برداشت از اسلام در گرو دانش برداشت کننده از اسلام است و تاریخ اندیشه صحنه رقابت برداشتهای مختلف از اسلام است. «انواع اسلام» با تسامح همان «انواع برداشتهای از اسلام» است.

نکته دوم. تنوع در برداشت از اسلام اختصاصی به اسلام ندارد. این تنوع در دیگر ادیان ابراهیمی (یهودیت و مسیحیت) و ادیان شرقی (هندی و چینی) هم به وفور مشاهده می شود. تنوع برداشت های دینی در مسیحیت پروتستان به مراتب از اسلام بیشتر است. تنوع در برداشتهای دینی زائیده عوامل درون دینی و برون دینی است و به هیچ وجه نقص محسوب نمی شود و گاهی لامحاله است.

نکته سوم. احصاء انواع برداشتهای از اسلام (و هر دین دیگری) در طول تاریخ یا در یک مقطع زمانی مشخص (مثلا از اوایل یا نیمه قرن بیستم میلادی) به عهده پژوهشگران تاریخ اندیشه است. حتی در پژوهشهای مذکور هم همه برداشتها احصا نمی شود، بلکه اهم آنها معرفی می

شوند. دسته بندی برداشتها به منظر پژوهشگر بازمی گردد. از یک منظر می توان برداشتهای مسلمانان از دینشان در نیم یا ربع قرن اخیر را به چند طیف تقسیم کرد. معنای طیف واضح است، برداشتهای نزدیک به هم و هم خانواده در کنار هم معرفی می شوند.

اکنون بعد از اشاره به سه نکته مقدماتی نوبت به پاسخ به پرسشهای می رسد. مسلمانان معاصر را می توان به چهار طیف تقسیم کرد. طیف اول. مسلمانان سنتی یا محافظه کار بر این باورند که اسلام چیزی جز تلقی صحابه پیامبر یا علمای اسلام در قرون گذشته نیست و گذر زمان کمترین تغییری در برداشتهای دینی را باعث نمی شود. طیف دوم. مسلمانان نویسنده یا نیمه اصلاح گرا بر این باورند که با حفظ مبانی و چهارچوب سنتی علوم اسلامی نگرش تازه در برخی مصادیق و جزئیات ضروری است. طیف سوم. اصلاح گران یا نواندیشان که به نگرش نوین به مبانی علوم اسلامی و اصول فقه (به مثابه نحوه برداشت از متن دینی اعم از فقه) یا اجتهاد در مبانی و اصول قائلند. طیف چهارم. بنیادگرایان مسلمان که رویکردی قشری به متون دینی در نظر و رویکردی خشن و زورمدارانه برای ترویج و استقرار احکام دینی در عمل دارند.

طیف نخست در میان مسلمانان اعم از سنی و شیعه در اکثریت هستند. طیفهای دوم و سوم در مجامع دانشگاهی و در میان تحصیل کردگان مسلمان (چه سنی و چه شیعه) اکثریت قاطع را دارند و در جوامع اسلامی در حال رشد سریع هستند. قدمت طیف چهارم به نیم قرن هم نمی رسد و علیرغم تبلیغات فراوان و بزرگنمایی اقلیت بسیار اندکی در جهان اسلام را تشکیل می دهند. طیف بنیادگرا در اسلام اهل سنت به دو دسته متمایز تقسیم می شود: دسته نخست سلفیها، وهابیون و طالبان؛ و دسته دوم گروههای تروریستی از قبیل القاعده، داعش، بوکوحرام و مانند آنها. در کشورهایی که نام برده اید و (و آنها که نام نبرده اید!) تنوع و تکثر کامل برقرار است.

زامداران عربستان سعودی وهابی سلطنتی هستند (دسته اول طیف چهارم). اما در شهروندان این کشور دو گروه اهل سنت غیروهابی و شیعه جعفری جمعیت هر یک از وهابیون قطعا کمتر نیست! در دو گروه اخیر تنوعی همانند تنوع در دیگر کشورهای اسلامی شاهد هستیم. برخی شیعیان جعفری تبعه عربستان سعودی به لحاظ فکری بسیار به طیف نواندیشان دینی ایران نزدیک هستند.

زامداران کشور لائیک ترکیه متعلق به اسلام سیاسی و در طیف دوم (نویسندها) جا دارند. اما شهروندان مسلمان ترکیه بسیار متنوع هستند و در میان کشورهای اهل سنت در زمره پیشرفته ترین آنها به حساب می آیند. در حد اطلاع من در این کشور سه طیف نخست همانند دیگر کشورهای مسلمان دیده می شوند، چه بسا درصد دو طیف نویسنده و اصلاح گران آن از بسیاری کشورهای عربی (به استثنای تونس) بیشتر باشد. گرایشهای صوفیانه نیز در میان مسلمانان ترکیه بسیار چشمگیر است.

مالزی در شرق آسیا نیز از این قاعده یعنی تنوع برداشتهای اسلامی مستثنی نیست. با بودن متفکرانی مانند نقیب العطاس و پیروان وی طیف های نویسنده و اصلاح گر در آنجا موقعیتی مستحکمتر از بسیاری کشورهای اسلامی دارند. طیف سنتی هم در آنجا مانند دیگر کشورهای اسلامی در اکثریت است. در دهه های اخیر با نفوذ سرمایه عربستان سعودی شاهد سایه انداختن رویکرد دینی آن کشور در مالزی هستیم. به عنوان نمونه سخنرانی من در ۲۴ آگوست ۲۰۱۳ در دانشگاه بین المللی کولالامپور در «گردهمایی ارزیابی مجدد اسلام و سکولاریسم» به دعوت «جبهه رنسانس اسلامی و موسسه پنانگ» ساعتی قبل از برگزاری به اتهام شیعه بودن سخنران لغو شد! عنوان سخنرانی من این بود: «آیا سکولار

دموکراسی مخالف اسلام است؟ اسلام و دولت سکولار»، اما همان سخنرانی در بعد از ظهر همان روز در سالن یکی از هتلهای بزرگ مالزی برگزار شد و رادیوی مالزی هم درباره سخنرانی لغو شده و برگزار شده با من مصاحبه کرد. از همین واقعه می توان میزان تنوع و کثرت دینی در مالزی را حدس زد.

اما در ایران بنیادگرایان شیعی بر سر کارند که اقلیتی قطعا کمتر از یک سوم شهروندان ایران آنها را حمایت می کنند. در میان شهروندان ایران دو برداشت اسلام سنتی و اسلام نوسنتی در اکثریت است. در مقایسه با اغلب کشورهای مسلمان، طیف نوسنتی و اصلاح گر (نواندیش) در ایران از جایگاهی مستحکم تر برخوردار است. ایران شیعی با تونس سنی شباهتهای فراوان اندیشه ای دارند، از جمله در جریان روبه رشد برداشتهای نوسنتی و خصوصا اصلاح گر. در دانشگاههای ایران دو طیف نوسنتی و اصلاح گر موقعیتی قوی دارند. البته با پمپاژ افراد وابسته به نظام جریان بنیادگرا هم وارد چرخه آموزش عالی شده، که با ادبار هیئت علمی و دانشجویان مواجه هستند. در حوزه های علمیه یقینا جریان بنیادگرای حکومتی در اقلیت محض است. اکثریت قاطع با رویکرد سنتی است، اما در میان طلاب و فضایی جوان رویکرد نوسنتی به سرعت در حال رشد است. این طیف با افکار طیف سوم (اسلام اصلاح گر) در حال تعامل و داد و ستد فکری است.

طالبان را در زمره طیف بنیادگرای دسته اول طبقه بندی کردم که دارد از تروریسم فاصله می گیرد. مسلما شاهد تعدیل بیشتر آنها خواهیم بود. در هر حال رویکرد آنها متأثر از توسعه نیافتگی جامعه شان و بالتبع برداشت دینی شان است. من در هر چهار طیف، به استثنای بنیادگرای تروریست (دسته دوم از طیف چهارم) با شدت و ضعف رویکرد مشترکی به آینده سازی، تحول اجتماعی و حتی پیشرفت مشاهده می کنم. در دو طیف پرجمعیت سنتی و طیف بنیادگرای دسته اول (با جمعیت قلیلشان) این رویکرد ضعیف است، اما بالاخره وجود دارد. در طیف نوسنتی رویکرد مذکور قوی و چشمگیر است. در طیف اصلاح گر این رویکرد بسیار قوی و فوق العاده چشمگیر به نظر می رسد. در مجموع بر اساس مطالعه دقیق میدانی و تجربه ملموس از بسیاری از این طیفها و جریانها، من به آینده سازی، تحول اجتماعی و پیشرفت در جوامع اسلامی خوش بین هستم.

دو- جایگاه مذهب در ایران کنونی به خصوص نسل جوان که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند، دچار چه تغییراتی در حوزه های مختلف نسبت به مثلا پنجاه سال پیش شده است؟ آینده اسلام در ایران تا چه حد به آینده جمهوری اسلامی پیوند خورده است؟

پاسخ: این دو پرسش کاملا مجزا است. اما پاسخ پرسش اول را بر اساس پژوهشهای اساتید دانشکده های علوم اجتماعی ایران و نظرسنجی های مورد تایید ایشان ارائه می کنم. دینداری نسلهای مختلف لزوما شبیه هم نیست. در برخی شاخصها تفاوت نسلی مشهود است. آنچه در ایران شاهد هستیم کاهش میزان دینداری نیست، اما تغییر نوع دینداری مردم به ویژه نسلهای جوان تر غیرقابل انکار است. افزایش تجدد گرایی جامعه، و در پی آن افزایش سطح تحصیلات، شهرنشینی و توسعه وسایل ارتباط جمعی به تنوع در تفسیر و فهم دین انجامیده است.

بر اساس پیمایشهای علمی معتبر درباره شاخصهای دینداری از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۵ در محور اعتقادات اصلی اسلام یعنی اعتقاد به خدا، معاد و پیامبر تغییر محسوس و معناداری در دینداری مردم ایران دیده نمی شود و اکثریت قاطع مسلمانان ایرانی به اصول یادشده باور دارند. در محور تجربه دینی یا رابطه شخصی انسان با خداوند نیز ثبات نسبی برقرار است و اگر افزایش نیافته باشد کاهش مشاهده نمی شود. در محور علقه و عواطف دینی نیز اجمالا ثبات نسبی برقرار است اگرچه در دهه اخیر با چند درصد کاهش مواجهیم.

در محور رفتارهای مذهبی در شاخص نماز با شیب بسیار ملایمی کاهش پیدا کرده است (۸۳٪ به ۷۶٫۸٪) در شاخصهای روزه داری، حضور در مسجد، و شرکت در نماز جماعت و جمعه کاهش مشاهده می شود (در دو مورد اخیر کاهش با شیب تند)، اما در دو دهه اخیر شرکت در مجالس عزاداری و زیارت اماکن دینی افزایش نشان می دهد! بیشترین تغییرات معنی دار در گوش کردن به موسیقی و شرکت در مراسم آواز و خصوصا حجاب بانوان دیده می شود. در مجموع می توان گفت در اصل دینداری، باورهای اصلی، تجربه دینی و عواطف دینی ثبات نسبی برقرار است و اکثریت قاطع ایرانیان مسلمان از جمله جوانان کماکان متدین هستند، اگرچه در ناحیه مناسک، پیامدهای دینداری و ظواهر شریعت با نوعی کاهش و به معنی دقیق تر با نوعی سبک متفاوت زندگی در میان مسلمانان ایرانی خصوصا جوانان مواجه هستیم.

اما پاسخ پرسش دوم: آینده اسلام در ایران به جمهوری اسلامی گره نخورده است. بخش مهمی از مردم ایران مستقل از جمهوری اسلامی مسلمان بودند و مسلمان ماندند. فرزندانهم هم مستقل از جمهوری اسلامی مسلمانند. بسیاری از مسلمانان سنتی و نوسنتی در این زمره اند. بخشی از نسل جوان انقلابی اگرچه مسلمان شناسنامه ای بودند اما هویت دینی خود از طریق امثال علی شریعتی یا از طریق منابع روحانیون انقلابی یافته بودند که بخش بزرگی از آنها بعدا به شیفتگان آقای خمینی تبدیل شدند. دین ورزی این دسته البته با جمهوری اسلامی گره خورده است.

با افول جمهوری اسلامی در ذهن و ضمیر اکثریت مردم ایران، بخشی از این انقلابیون با بحران دینداری مواجه شده یا می شوند. این یک قاعده عرفی است که دین داری از همانجا که وارد شده از همانجا خارج می شود. آنها که با هیجانات سیاسی به اسلام انقلابی روی آوردند، اکنون با افول آن هیجانات به اسلام انقلابی پشت می کنند، اما نامش را ادبار به اسلام می گذارند چرا که برای آنها اسلام به غلط معادل اسلام انقلابی بوده است. افول اسلام انقلابی افول اسلام نیست، افول چهره ای غیراصیل از آن است.

از زاویه ای دیگر، انقلاب ۵۷ امید فراوانی در بین مسلمانان جهان و خصوصا ایران آفرید. رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی مرجع تقلید بود و انقلاب و حکومت را تحقق اسلام در قرن چهاردهم هجری معرفی می کرد. بسیاری از مردم نیز جمهوری اسلامی را واقعا حکومت اسلامی می دانستند. عملکرد منفی جمهوری اسلامی از همان آغاز به تدریج خللی جدی در ذهنیت بسیاری از مردم نهاد. مردم عادی توان تفکیک اسلام از متولیان حکومت اسلامی را نداشتند. این تاثیر منفی را نمی توان از نظر دور داشت. از این زاویه گره زدن اسلام به جمهوری اسلامی به سادگی در اذهان مردم نشسته است.

جمهوری اسلامی دیر یا زود ساقط می شود، اما اسلام می ماند، همچنانکه با سقوط خلافت عثمانی در ترکیه در سال ۱۹۲۲ اسلام نه تنها نمرد، بلکه چند دهه بعد اسلام سیاسی از نردبان دموکراسی در قانون اساسی لائیک قدرت را به دست گرفت! اسلام مردم ترکیه از اسلام ایرانیان اگر قوی تر نباشد، مسلما ضعیف تر نیست.

سه - در دوره‌هایی از تاریخ یک قرن اخیر می توان به مواردی اشاره کرد که باورهای اسلامی در جوامع مسلمان نقش محرک و یا وحدت بخشی در تحولات سیاسی و اجتماعی داشت - فارغ از اینکه تاثیرشان نهایتا به سود یا زیان جامعه بود، مثلا مبارزات ضد استعماری در جهان عرب، یا انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ در ایران؛ اما امروز با توجه به وضعیت ایران و جهان عرب و عواقب حکومت جمهوری اسلامی در ایران و یا طالبان در افغانستان و تجارب ترکیه و دیگر مناطق، آیا نقش سازنده‌ای برای اسلام در آینده این جوامع می توان تصور کرد؟ آیا ظرفیت و اعتباری در اسلام برای مشارکت در اصلاح و تحول سیاسی جامعه می شود دید؟ آیا سهم اسلام حداکثر این است که مانع تجدد و پیشرفت و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی نباشد؟

پاسخ: نقش اسلام را در تحولات یک قرن اخیر باید در دو مقام از هم تفکیک کرد: مقام نهضت و مقام نظام. مقام نهضت ستم‌ستیزی و انگیزش توده های مسلمان برای کسب استقلال، آزادی و عدالت بوده است. می دانیم که ۹۰٪ از سرزمینهای مسلمانان مستقما تحت استعمار دول اروپایی قرار گرفت و ۱۰٪ باقیمانده هم غیرمستقیم از سیطره دول استعمارگر در امان نماندند. در کلیه سرزمینهای اسلامی در آسیا و افریقا تعالیم اسلامی نقش اصلی در مقابله با استعمارگران داشته است. این نقش رهایی بخش از نگاه استعمارگران مخفی نبوده است.

در ایران نیز فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و سپس حمایت علمای بزرگی از قبیل مراجع نجف خصوصا آخوند خراسانی و دو روحانی بزرگ تهران سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطه جلوه ای از نقش سازنده و مثبت اسلام در مقام نهضت است. نقش تعالیم اسلامی در انگیزش طالبان در اخراج متجاوزان شوروی و نیز متجاوزان آمریکایی و متحدان اروپائیشان از افغانستان مثبت است. این نقش سازنده و رهایی بخش هیچ پیامد منفی نداشته است.

اما مقام دوم نقش اسلام در زمان استقرار حکومتهای ملی و محلی است. مسلمانان در این مقام دو دسته بوده اند. دسته اول کسانی که سیاست و اداره جامعه را امری عرفی دانسته اند و به دنبال حکومت اسلامی و اقامه شریعت نبوده اند. دسته دوم آنها که سیاست را زیرمجموعه شریعت و فقه تلقی کرده مهمترین رسالتشان را اقامه حکومت اسلامی و شریعت به مثابه قانون حکومت دینی دانسته اند.

ابوالاعلی مودودی در پاکستان، اخوان المسلمین و سید قطب در مصر، آقای خمینی در ایران، و طالبان در افغانستان نمایندگان دسته دوم هستند. زنده یاد دکتر محمد مصدق، سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجان و مهندس مهدی بازرگان از جمله نمایندگان دسته اول در ایران هستند. من در مقدمه کتاب «[انحراف انقلاب](#): اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجان» (۱۳۹۹) مختصات این طیف را

برشمرده ام. مسلمانانی پاک نهاد که در عین پاسداشت استقلال و تمامیت ارضی ایران، و باور به آزادی، حقوق بشر و دموکراسی از اسلام انتظار اداره سیاسی جامعه را نداشته اند.

اطمینان دارم مشابه شخصیتهای یادشده از دسته اول در ایران، در دیگر کشورهای اسلامی از قبیل مصر، تونس و افغانستان یافت می شود. کارنامه این دسته قابل دفاع است. اما عملکرد دسته دوم را قابل مناقشه می دانم. به هر حال آنچه قابل مناقشه است اسلام نیست، انتظارات نابجا از اسلام است. همچنانکه اگر کسی دم از طب اسلامی بزند و با چنین طبابتی عده ای را به کشتن دهد اسلام نیست که باید سرزنش شود، جهالت کسانی است که از کتاب و سنت انتظار طبی داشته اند، بر همین منوال مدعیان حکومت اسلامی و سیاست اسلامی قابل سرزنش هستند، به دلیل انتظار امری عرفی از کتاب و سنت. عدم موفقیت یا شکست این تفکر عدم موفقیت و شکست اسلام نیست، شکست انتظاری نابجا و برداشتی گزاف از کتاب و سنت است.

از منظر برداشت دسته نخست از اسلام، نقش اسلام در جامعه نقشی اخلاقی است نه نقش حقوقی و قانونی. اخلاق سیاسی اسلامی از قرآن کریم، سنت پیامبر و سیره ائمه خصوصاً امام علی (به عنوان مثال عهدنامه مالک اشتر) قابل استخراج است. این نقش در تاکید بر عدالت، کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت، حق حیات، حرمت مالکیت، اختیار و آزادی انتخاب انسان قابل مشاهده است، که ارزشهایی جاودانه هستند. مشارکت در اصلاح و تحول سیاسی اموری عرفی هستند. انتظار ارائه این سنخ امور از اسلام (و هر دین دیگری) انتظاری نابجاست. اسلام در پی تحول جان آدمی است که نتیجه آن دیگر شدن جهان است. اصلاح جامعه و تحول سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برگرفته از تجارب انسانی و عقل جمعی بشری است. اینگونه امور از جنس «اکنون و اینجا» امور جزئی هستند. کار اسلام به مثابه دین ارائه راه و روشهای کلی آن هم در حوزه تحول درونی انسان است. عدم نسخه پیچی جزئی در اجتماع و سیاست نقص نیست. کارکرد اصلی اسلام اعطای آزادیهای معنوی به انسان است، آزادگی اشرف از آزادی است. تجدد، پیشرفت، و آزادیهای اجتماعی و سیاسی همگی اموری عرفی هستند که عقل جمعی و تجربه بشری از پس آن برمی آید. اینها را نباید از دین انتظار داشت. آن آزادگی و آزادی معنوی که اسلام به پیروانش می دهد جز در مکاتب اصیل اخلاقی و عرفانی نظیرش پیدا نمی شود. اسلام با ضمانت اخروی تأثیری به مراتب قوی تر و عمیق تر از اخلاق و عرفان منهای دین داشته و دارد.

چهار- نواندیشان دینی اغلب استدلال می کنند که ولایت مداران و تندروهای حزب اللهی، اخوانی، وهابی، طالبان و یا داعشی ها مسلمان واقعی نیستند؛ اما آیا مجموعه همه ی این گروه ها و جدال فکری و میدانی بین آن ها هم بخشی از اسلام نیست؟

آیا می شود اسلام را از این گرایش ها و تجربه ها جدا کرد و صرفاً روایتی آرمانی و ناموجود از اسلام داشت؟

پاسخ: این پرسش مبتنی بر چند پیش فرض مضمحلشده است. ابتدا از این پیش فرضها پرده برداری کرده آنها را نقد و بررسی می کنم، سپس به خود پرسش پاسخ می دهم. پیش فرض اول: تاریخ اسلام همان اسلام است. پیش فرض دوم: برداشت نادرست از اسلام غیرممکن است. هر کس هر چه به نام اسلام گفت و کرد اسلام است، چون واقع شده است. پیش فرض سوم: هیچ برداشت درستی از اسلام وجود ندارد، به همین دلیل دنبال کنندگان اسلام واقعی به دنبال «روایتی آرمانی و ناموجود از اسلام» هستند.

نقد پیش فرض اول: تاریخ اسلام اسلام نیست! تاریخ هیچ دینی آن دین نیست. جامعه شناسی تاریخی هر که به نام اسلام کاری کرده را اسلام می داند، اما متالهان مسلمان در عین اینکه با هر که شهادتین را بر لب راند عملاً معامله مسلمان می کنند، اما نظراً نسبت به دوری و نزدیکی باور جریانهای مختلف به کتاب و سنت بحث علمی می کنند. اگر کسی این مباحث علمی را نادیده بگیرد و باور همه مسلمانان را به لحاظ نظری و علمی هم پایه فرض کند، در حقیقت علوم اسلامی را انکار کرده است، چرا که همه آنها عبث می شوند: غیر از شهادتین چیزی برای مسلمانی لازم نیست اعم از شرط لازم و کافی. در این صورت بین خوارج، القاعده و داعش با دیگر مسلمانان هیچ فرقی نیست. اصولاً از این منظر حق و باطلی وجود ندارد، همه جریانهایی که بنام اسلام واقع شده اند به یک اندازه اسلام هستند. اسلام معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه با اسلام علی بن ابی طالب و حسین بن علی فرقی ندارد. این نگرش اختصاصی به اسلام ندارد. از منظر یادشده مادر ترزا همانقدر مسیحی است که دونالد ترامپ، گاندی همانقدر هندو است که نازندرا مودی، موسی بن میمون همانقدر یهودی است که موشه دایان، و دالایی لاما همانقدر بودایی است که ژنرالهای ارتش میانمار در نسل کشی مسلمانان رو هینگیا.

نقد پیش فرض دوم: آنکه به این همانی اسلام و تاریخ اسلام باور دارد ندانسته وقوع خطا در برداشت دینی را انکار کرده است، چرا که هر واقع شده ای بنام اسلام ولو باطل محض باشد از نظر او اسلام است. با قبول امکان وقوع خطا و پذیرش معیاری برای تمییز برداشت درست از نادرست دیگر نمی توان وقوع هر رطب و یابسی را اسلام قلمداد کرد. به نص قرآن خدا افرادی را به نام منافق به پیامبرش معرفی کرده است. این افراد که آب نشده اند تا در زمین فرو بروند. بعد از رحلت پیامبر این افراد چه شدند؟! آیا رویکرد اموی به اسلام که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد خطا نبوده است؟ این فراتر از چالش سنی و شیعه است، و عالمان منصف اهل سنت هم به آن اعتراف دارند. آیا کشتن افراد بیگناه به عنوان جهاد فی سبیل الله از سوی القاعده و داعش و اخواتشان که به اجماع مسلمانان اعم از سنی و شیعه قتل نفس محترمه و حرام مسلم است خطا نیست؟ آیا انکار امکان خطا در برداشت دینی به ورطه نسبی اندیشی مطلق افتادن نیست؟

نقد پیش فرض سوم: پرسشگران محترم هر کس دم از اسلام واقعی زده و در مقام نقد علمی و نظری برداشتهایی که از منظر او خطا محسوب می شود برآمده - در عین به رسمیت شناختن برخورداری عملی از کلیه حقوق برای هر که شهادتین را بر زبان جاری کرده - را متهم به آرمان گرایی کرده و دنبال کننده روایتی ناموجود از اسلام معرفی کرده اند. چنین اتهامی معنایش عدم وجود برداشتی درست از اسلام است، والا اسلام واقعی معادل آرمان و امر ناموجود تلقی نمی شد. آیا واقعا در بین برداشتهای اسلامی هیچ تلقی واقعی وجود خارجی ندارد؟ مثلاً اینکه در اسلام قتل انسان بیگناه حرام و ممنوع است امر واقعی نیست؟! با کدام پیشینه الهیاتی، فلسفی و منطقی این سه گزاره مخدوش تصدیق شده تا بر اساس آن پرسش مذکور شکل بگیرد؟

اما پاسخ به خود پرسش: هر کسی که شهادتین را بر زبان رانده عملاً مسلمان است حتی تروریستهای داعش و القاعده. برخلاف رویکرد خوارج، ارتکاب بدترین گناهها یا خطا در امر اعتقادی فرد را از اسلام خارج نمی کند مادامی که خود را مسلمان بدانند. اما مسلمان اعم از عالم و جاهل، صالح و فاسق، و خطاکار و صائب است. طالبان در افغانستان، وهابی ها در کشورهای خلیج فارس، برخی اخوانی ها در غالب کشورهای

عربی، و ولایت‌مداران و تندروهای حزب‌اللهی در ایران همگی از طیف مسلمانان بنیادگرا هستند، که از سوی غالب مسلمانان یعنی مسلمانان نوسنتی و اغلب مسلمانان سنتی (نه فقط مسلمانان اصلاح‌گر و به اصطلاح نواندیش) مورد نقد هستند، این نقد نظری و علمی است. یعنی بنا بر شاخصهای قرآن و سنت برداشتهای تند و خشن و قشری طیف بنیادگرا از نظر اغلب مسلمانان به دور از اسلام واقعی است.

آری، در اسلام واقعی این برداشتهای قشری و خشن جایی ندارد. البته این دسته از مسلمانان هم حق دارند از آرای خود دفاع کنند و برداشت خود را اصیل و واقعی قلمداد کنند آن‌چنان که چنین می‌کنند و دیگر مسلمانان را حتی تکفیر کرده‌اند. داور واقعی خداوند در قیامت است. اما قاطبه مسلمانان اغلب این جریانهای بنیادگرا را از اسلام واقعی به دور می‌دانند. این یک واقعیت است، ولو مورد پسند برخی نباشد. این گرایشهای افراطی (شبه فاشیستی) را می‌توان از پیکره اسلام جدا کرد و به حاشیه راند، آن‌چنان‌که اکثریت مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعه سنتی، نوسنتی و اصلاحگرا چنین کرده‌اند.

به حاشیه راندن طیف بنیادگرا از سوی اکثریت جهان اسلام روایتی آرمانی و ناموجود از اسلام نیست. بسیاری از ابعاد اسلام در ضمن علوم اسلامی و در عمل مسلمانان جاری است. اینها واقعیت است، آرمان و خواب و خیال نیست. اگر کسی به دنبال وجود کشوری در حال حاضر باشد که کلیه این ابعاد در آن در کنار هم محقق شده باشد، البته چنین کشور و جامعه‌ای وجود ندارد. اما همه چیز سیاست نیست و عدم تحقق چنین جامعه یا کشوری در حال حاضر معنایش انکار تمام ابعاد نظری و عملی اسلام نیست. آری جریان مسلط در رسانه‌های غربی طیف بنیادگرا خصوصا دسته تروریست آن را به عنوان اسلام اصیل و واقعی معرفی می‌کنند. با چنین رویکردی صد البته این پرسش موجه است.

پنج - این روایت آرمانی چه راهی برای تحول جامعه پیش می‌گذارد که از اندیشه‌ها و رویکردهای سکولار ساخته نیست؟ به چه دلیل باید در همه‌ی معادلات سیاسی و اجتماعی جائی مهم برای اسلام در نظر بگیریم، بی آن که الزاما نقش سازنده‌ای برای آن ببینیم و یا احیانا بکارگیری اش عواقب منفی بیشتری داشته باشد؟

پاسخ: این پرسش نیز شامل دو پرسش مهم است. اما پاسخ پرسش اول: برخلاف نظر پرشگران محترم، روایت اکثریت قاطع مسلمانان (اعم از سنتی، نوسنتی و اصلاح‌گر) از دینشان روایتی آرمانی نیست. البته تحقق کامل همان ابعاد تعالیم اسلامی همانند دیگر ادیان در آخرالزمان خواهد بود، اما این بدان معنی نیست که در گذشته یا اکنون هیچیک از ابعاد تعالیم اسلامی محقق نشده است. به عبارت دیگر بحث بین صفر و صد نیست، که چون صد (تحقق کامل همه ابعاد) محقق نشده، پس صفر است (ناموجود بودن این روایت از اسلام). متأسفانه در غالب پرسشها این مغالطه سیطره دارد. روایت اکثریت قاطع مسلمانان از دینشان (منهای بنیادگرایان) با شدت و ضعف «اسلام رحمانی» است. این روایت به ترتیب در رویکرد اصلاح‌گران، نوسنتی‌ها و سنتی‌ها شفاف‌تر و جامع‌تر است.

تحول جامعه در ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امری عرفی است، و به شرایط میزان توسعه یافتگی جوامع بستگی تام دارد. اینگونه امور کار ادیان از جمله اسلام نیست. تحول بیرونی امری مرتبط با شرایط زمانی مکانی و جزئی است. انتظار از اسلام (همانند دیگر ادیان) ارائه این

امور است: معنی بخشی به زندگی، باورهای پایه از مبدء، معاد، پیامبری و جهان نادیده، موازین اخلاقی، مناسک (عبادات)، شبه مناسک (توقیقات غیرتعبدی)، و سرخط برخی امور تعاملات انسانی (از قبیل ممنوعیت ربا). سیاست، اقتصاد، طب، مهندسی، جامعه شناسی و امثال آنها از علوم تجربی، انسانی و اجتماعی از عقل خداداد و تجربه جمعی بشر برمی آید.

تحولات سیاسی، اقتصادی اجتماعی وظیفه اسلام نبوده تا عدم ارائه آنها منقصتی به حساب آید. اگر در این زمینه ها چیزی در چنته نداریم از تنبلی مان است. نحیف بودن علوم تجربی و علوم انسانی و اجتماعی را باید چاره اندیشی کرد. اصولا علوم تجربی، انسانی و اجتماعی سکولار هستند، به این معنی که قوانین آنها ربطی به دیندار بودن و بی دین بودن ندارد. آب در فلان درجه به جوش می آید، تورم معلول فلان عوامل است، جاذبه باعث فلان نتایج است، بیماری ها از فلان میکرب و ویروس ایجاد می شوند و با بهمان واکسن و دارو مداوا می شوند. جوامع با فلان شرایط متحول می شوند و ... این امور چه ربطی به مسلمان بودن و نبودن دارند؟! هیچ.

با شفافیت و صراحت اندیشه ها، رویکردها، قوانین و راههای تحول سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سکولار (غیردینی) هستند. کسی که در کتاب و سنت و فقه و کلام به دنبال این امور می گردد همانقدر به بیراهه می رود که امور طبی را در منابع دینی دنبال کند. چنین انتظارات گزاف و نسفته ای را از اسلام از دو ناحیه مطرح می شود، یکی مسلمانان جاهلی که کمال دین را به شمول اینگونه امور می دانند. این جهالت گاهی جهالت به موضوعات غیردینی است، گاهی جهالت از فلسفه دین، و گاهی جهالت در هر دو ناحیه. دیگری رقبای اسلام که برای تخریب وجهه دین با اطلاع کامل از ناممکن بودن برآورده شدن این انتظارات از اسلام (و هر دین دیگری) آنها را مطرح کرده و دامن می زنند.

تبلیغاتی از این قبیل که «اسلام کلید هر چیزی است» در میان مسلمانان بنیادگرای اهل سنت، و «حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است.» (صحیفه امام، ۳ اسفند ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۸۹) در شیعه بنیادگرا از اسباب ترویج این انتظار گزاف در بین مسلمانان بوده است. اینکه پرسشگران محترم این انتظار گزاف را تلقی به قبول کرده اند جای تعجب و تأمل دارد.

اما پاسخ پرسش دوم: اسلام دین یک چهارم جمعیت کره زمین است، به علاوه شتاب گرایش به اسلام شامل اروپا و آمریکا به شهادت موسسه معتبر پژوهشی پیو Pew Research Center بیش از هر دین دیگری است. اسلام دین زنده ای است و تعالیم آن در میان پیروانش تاثیر فراوان دارد. بدیهی است چنین دین سرزنده ای در همه معادلات سیاسی و اجتماعی جایی داشته باشد. اگر چه نقش اسلام در معادلات یادشده برجسته تر از دیگر ادیان است، اما حتی در کشورهایی که با قانون اساسی سکولار اداره می شوند شبیه ایالات متحده آمریکا در هر انتخابات ریاست جمهوری شاهد ارزیابی ناظران درباره نقش اکثریت مسیحی و اقلیتهای یهودی و مسلمان در انتخابات هستیم. در انگلستان که اکنون مسلمانان سمتهای کلیدی از جمله شهرداری لندن و یکی دو وزارتخانه را در دست دارند نیز این نقش به شکل ملموس قابل مشاهده

است. بدیهی است در جوامع با اکثریت مسلمان این نقش بسیار برجسته تر است. در قانون اساسی عراق و افغانستان که در زمان اشغال نظامی آمریکا نوشته و تصویب شده است هیچ قانون مغایر با شریعت اعتبار ندارد!

اما ذیل پرسش دوم این پیشداوری پرسشگران حائز اهمیت است: «اسلام در معادلات سیاسی و اجتماعی نقش سازنده ای ندارد و احیاناً بکارگیری عواقب منفی بیشتری دارد.» این امر البته در مورد تلقی بنیادگرایانه از اسلام صحت دارد، اما این تلقی در اقلیت نزدیک یک درصدی در جهان اسلام است. پرسشگران محترم با کدام دلیل منطقی بیش از یک میلیارد و هشتصد میلیون مسلمان را به تلقی به حاشیه رانده شده کمتر از یک درصد محکوم کرده اند؟ ثانیاً به کدام مستند کلیه باورهای مسلمانان اصلاح‌گرا، اکثر باورهای مسلمانان نوسنتی، و بسیاری از باورهای مسلمانان سنتی دو صفت نسبت داده شده را داراست؟ ثالثاً پرسشگران محترم از کدام موضع چنین ارزیابی را مطرح می‌کنند؟ شفافیت در مواضع شرط اول یک مصاحبه چالشی است. این گونه ارزیابی‌ها را از زبان پیروان برنارد لوئیس و اسلام‌هراسان شنیدن البته تعجیبی ندارد، اما از زبان پرسشگران گرامی سؤال برانگیز است.

شش - جایگاه دین و ایمان دینی در نظام آرمانی شما در جامعه و سیاست و حکومت چیست؟

پاسخ: ایمان دینی امری شخصی و خصوصی بین انسان و خداوند است، و هر چه هست ربطی به سیاست و حکومت ندارد. من از نظام سیاسی دموکراتیک سکولار دفاع می‌کنم. نهادهای دینی اعم از مساجد، حوزه‌های علمیه، مراجع تقلید و روحانیت مستقل از دولت هستند. دولت حق دخالت در نهادهای دینی ندارد، هیچ امتیاز و حقوق ویژه‌ای برای دینداران به لحاظ قانونی پذیرفته نیست و نهادهای دینی فاقد بودجه دولتی هستند. دولت موظف است آزادی دین ورزی پیروان همه ادیان را فراهم کند.

نهادهای دینی از حیث دینی بودن نیز مجاز به دخالت در امور دولت نیستند. دینداران همانند دیگر شهروندان مجازند فعالیت سیاسی کنند و مطابق قانون حزب تشکیل دهند و اهداف دینی خود را در جامعه پیگیری کنند، به شرطی که حقوق دیگر شهروندان را نقض نکنند و چهارچوب قانون اساسی دموکراتیک سکولار را رعایت کنند. احکام دینی تا توسط عقلانیت جمعی درنیايند صورت قانون به خود نمی‌گیرد. مراد من از سکولاریسم به سکولاریسم مدل آمریکایی و هندی نزدیک است و لائسیسته مدل فرانسوی را غیراخلاقی و غیرمنصفانه می‌دانم.

هفت - در یک آینده نگری میان یا دراز مدت چگونه می‌توان از اثرات مخرب و عکس‌العمل برانگیزی که تبلیغ اسلام سنتی و بعضاً خرافی و اقتدارگرا از شبکه‌های مختلف رسمی و غیررسمی در این چهار دهه و بالاتر از آن عملکرد حکومت جمهوری اسلامی بر فرهنگ و رفتار جامعه ایرانی داشته است کاست و عواقبش را درمان کرد؟

پاسخ: بین رویکردهای مسمی به اسلام مورد اشاره شما در پرسش باید تفکیک قائل شد. قرائت اقتدارگرا که تجسم آن عملکرد جمهوری اسلامی بوده است بیشترین اثر تخریبی را بر فرهنگ و جامعه ایرانی داشته است. قرائت خرافی که نوعاً در میان افراد تحصیل‌نکرده یا تحصیلات

ناقص دیده می شود هیچگاه از جانب مردم ایران جدی گرفته نشده اند چه قبل از انقلاب چه بعد از انقلاب. مداحان و روضه خوانهای کم سواد از این زمره اند. برداشت سنتی از اسلام کاملاً از تلقی های خرافی و اقتدارگرا جداست.

اینکه برخی فقها یا متکلمان یا مفسران بپندارند فتوای فقههای گذشته یا فهمشان از کتاب و سنت قداست دارد و متعلق به امروز هم هست البته نادرست و قابل مناقشه است اما اطلاق خرافات به آن نارواست. تفکر غالب در رویکرد سنتی به اسلام غیرسیاسی است و فقههای این نحله غالباً به تمایز شرع و عرف قائلند (نوعی رقیق از سکولاریسم) و سیاست را در زمره عرفیات می دانند. یک کاسه کردن خرافیات و اقتدارگرایان و مسلمانان سنتی به اشتباهاتی فاحش می انجامد. با اطلاع عرض می کنم که عدم رضایت از جمهوری اسلامی رویکرد غالب مراجع تقلید سنتی و پیروان ایشان است. پیروان رویکرد سنتی به اسلام در ایران در اقلیت نیستند و نحوه مواجهه با آنها از ظرافت برخوردار است.

نخستین قدم در کاستن آثار منفی عملکرد جمهوری اسلامی و اقتدارگرایی و بنیادگرایی به نام اسلام تفکیک و تمایز بین رویکردهای مختلف اسلامی و پرهیز از یک کاسه کردن آنهاست. گام دوم به حاشیه راندن اقتدارگرایان، بنیادگرایان و خرافاتی هاست. گام سوم به رسمیت شناختن تنوع برداشت در میان مسلمانان ایرانی است از سنتی، نوسنتی و اصلاح گر. اکثریت هر سه طیف از جمهوری اسلامی و عملکرد آن به شدت ناراضی هستند. گام چهارم تمایز اسلام به مثابه دین از جمهوری اسلامی، اسلام حکومتی، اسلام سیاسی، اقتدارگرایی و استبداد دینی است.

اکثریت مردم ایران با اسلام حکومتی، اقتدارگرا و بنیادگرا مشکل حل ناشدنی دارند، اما با اسلام رحمانی در سه رویکرد سنتی، نوسنتی و اصلاحگر مشکلی ندارند. اینکه شخصیهایی همانند طالقانی و منتظری در قلب مردم جای دارند در عین اینکه روحانیون حکومتی با ادبار ملی مواجهند نشانه صدق این مدعاست.

هشت - با شبکه بزرگ روحانیون که در همه ی زوایای سیاسی واجتماعی به صورت غیررسمی و رسمی و دولتی ریشه دوانده،

در آینده چه می توان کرد و نقش و جایگاه روحانیت در نظام آرمانی شما چیست؟

پاسخ: روحانیت یک شبکه فرهنگی اجتماعی در ایران است که بخشی از جامعه مدنی ما را تشکیل می دهد. روحانیت شیعه در هر دو انقلاب ایران یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ کارکردی مثبت داشته است. با استقرار جمهوری اسلامی، آقای خمینی اشتباهی بزرگ مرتکب شد و به جای ناظر عالی روحانی به زمامدار یک سالار ایران تبدیل شد. به تبع وی بخشی از روحانیت وارد حکومت شد و ایرانیان با پدیده آخوند حکومتی مواجه شدند. آخوندهای حکومتی در بالاترین برآورد حدود ده درصد فارغ التحصیلان حوزه های علمیه را تشکیل می دهند. به بیان دیگر بدنه روحانیت غیرحکومتی است و تابع مراجع تقلید هستند که اکثر آنها سنتی، و در ارتزاق و معاش و نیز مواضع سیاسی مستقل از نظام جمهوری اسلامی هستند. اقلیت قابل توجه و رو به رشدی از فضایی حوزه های علمیه نوسنتی هستند.

آخوندهای حکومتی در میان مردم فاقد پایگاه اجتماعی هستند و به آنها به عنوان ظلمه یا توجیه‌گران و حقوق‌بگیران استبداد دینی نگاه می‌شود. آنها را باید به حاشیه راند، مادامی که از نظام جور جدا نشده اند. آنها راهزنان دین مردمند و در اخذ معارف اسلامی و احکام شرعی قابل اعتماد نیستند. روحانیون سنتی و نوستی همانند بقیه مردم هستند. آنها در چهارچوب انتظارات منطقی از دین (که سیاسی نیست) در خدمت جامعه هستند و می‌توان از دانششان در حوزه مناسک، شبه مناسک و مراسم دینی استفاده کرد.



kadivar.com
<https://kadivar.com/19488/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.
 نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.